

از مدرنیزاسیون غربی تا نوگرایی شیعی

تخیر و بن‌بست امروزی ما درباره مباحث توسعه و پیشرفت، انسان را به واکاوی علل این تخیر و بن‌بست علاقه‌مند می‌کند....



تخیر و بن‌بست امروزی ما درباره مباحث توسعه و پیشرفت، انسان را به واکاوی علل این تخیر و بن‌بست علاقه‌مند می‌کند. این نقطه آغازی برای ورود به این حوزه فکری در این مطلب بوده است. بر این اساس جهت‌گیری اصلی مقاله به سمت و سوی بحثی با عنوان «171# تحول و پیشرفت در ایران از نوگرایی شیعی تا مدرنیزاسیون غربی»؛ متوجه است. طرح کلی مد نظر (تشیع و مدرنیته) راهبردی است به منظور تبیین این مسئله که آیا از نگاه تشیع و براساس آموزه‌های آن می‌توان برنامه‌ای در جهت نوگرایی و پیشرفت به دست آورد که با یک بیان تاریخی عجیب باشد؟ مباحث پیرامون توسعه و پیشرفت در یک جامعه از جمله موضوعات علمی و کاربردی مهمی است که لازم است قبل از ورود به هرگونه بحث و نظریه‌پردازی پیرامون آن ابتدا به تبیین کلیت آن پرداخت.

تغییرات اجتماعی عبارت است از تبدیل‌هایی که در اصول زندگی یک ملت روی می‌دهد. این تغییرات از هزاران عامل داخلی و خارجی و قوایی که زاینده شرایط داخلی یا خارجی است، پدید می‌آید. بر این اساس می‌توان گفت اندیشه جدید، جامعه‌ای را دچار دگرگونی خواهد کرد که تحول و پیشرفت، محصول نیاز طبیعی و تاریخی آن جامعه باشد. این مطلب به‌عنوان معیاری در سنجش میزان کارآمدی تحولات نوگرایانه در ایران لازم است مدنظر قرارگیرد.

تحول و پیشرفت در یک جامعه دارای ابعاد گوناگونی است که در مجموع می‌توان آنها را در چهار دسته کلی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بیان کرد. هر یک از این چهار دسته مؤلفه‌هایی دارد که در یک برنامه پیشرفت همه‌جانبه لازم است به مختصات هر یک توجه شود. لازم به ذکر است که جامعه‌ای را می‌توان پیشرفته در نظر آورد که بتوان در آن شروع پویا در مسیر این مؤلفه‌ها را یافت که برآیند آن در آینده نویدبخش رسیدن به اهداف باشد. در بخش‌های بعدی به ترتیب، به بیان رویکرد نوگرایی شیعی و مدرنیزاسیون غربی در روند رشد و پیشرفت خواهیم پرداخت.

تبیین مؤلفه‌های نوگرایی شیعی صفوی و ارتباط آن با مدل آرمانی

آنچه از نظر سیر تاریخی می‌توان پیرامون نوگرایی در تاریخ ایران دنبال کرد مربوط می‌شود به نوگرایی جامعه ایران در 5 قرن گذشته؛ در روزگار صفویان. براساس شواهد صحیح تاریخی می‌توان گفت در دوره صفوی ما شاهد نوعی تحول عمیق در نگاهمان به هستی بوده‌ایم که به نظر می‌آید پس از ورود اسلام به ایران از مهم‌ترین نقاط اعتلای تاریخ ما باشد. به نظر والتر هینتس، ایران امروز از نظر سیاسی و فرهنگی بر همان پایه‌ای استوار است که سلاطین صفوی در قرون 16 و 17 میلادی بنا نهادند. علت این قضاوت را در این نکته می‌توان دانست که ایجاد نوگرایی یا حتی توسعه آن در این دوران، داخلی، طبیعی و بومی بوده و وقفه در آن نیز روال مشخص و معینی را طی کرده است. در واکاوی عمیق نهضت صفویان در ایران لازم است توجه داشته باشیم که جریان شیعه به‌عنوان روح حاکم بر نهضت صفویان، علت و مولد جریان نوگرایی در این دوران بوده است.

راجر سیوری از محققان تاریخ ایران، معتقد است در تاریخ ایران پس از اسلام، ظهور سلسله صفویه نقطه عطفی است مهم؛ پس از قرن‌ها فرمانروایی بیگانه، ایران دوباره به کشوری قدرتمند و مستقل در شرق اسلامی بدل می‌شود. این سلسله مهم هویت ایرانی را دیگر بار زنده کرد و بعد از هشت قرن و نیم فرمانروایی سلسله‌های بیگانه، یک کشور مستقل ایرانی تأسیس کرد. به نظر وی مهم‌ترین کار شاه اسماعیل اعلام تشیع اثنی‌عشری یا دوازده‌امامی به‌عنوان مذهب رسمی کشور جدید صفویه بود. پیامد این حکم، کل سیر تاریخی دوره‌های بعدی ایران را تغییر داد و باعث ایجاد رنسانسی در ایران شد که وی از آن با نام «171# رنسانس صفوی» یاد می‌کند.

ایران دوره صفوی، دوره‌ای درخشان در تاریخ ایران اسلامی بوده است. سفرنامه‌های بیگانگان، در ایران آن روز شاهدهی بر پیشرفت‌های علمی و اجتماعی در ایران است. شاخصه‌های این پیشرفت را می‌توان در تمامی چهاربخش مطرح در یک نوگرایی متوازن ردیابی کرد. در بخش اجتماعی می‌توان به عواملی همچون سطح زندگی، اشتغال، برابری اجتماعی، امنیت، بهداشت، سطح سواد و... اشاره داشت. در بعد فرهنگی مسائلی همچون ایجاد روحیه خودباوری، شکل‌گیری هویتی جدید با توجه به آموزه‌های شیعی و توجه و اهتمام به ترویج علم، دانش و هنر، یادآور رشدی فرهنگی در فضای ایران است.

اما در بعد سیاسی نیز می‌توان شاخصه‌هایی از پیشرفت را در دوران صفوی شاهد بود؛ مسائلی همچون ایجاد اندیشه سیاسی و قالبی نو برای حکومت براساس نگرش‌های تشیع و مدنیت ایران، اهتمام به تأمین رفاه مردم و پاسخگویی حکومت نسبت به نیازهای آنان، قانون‌پذیری حکومت، مشارکت مردم در امور، وجود تفکر و استراتژی در حکومت، مشروعیت حکومت، انتصاب مجریان براساس لیاقت و حتی مسئله مهم و اساسی قدرت و استبداد. اما در مورد فضای اقتصادی نیز می‌توان نکات قابل توجهی را از روند رو به رشد

نوگرایی ایران در قالب مدرنیزاسیون غربی

یکی از دوره‌هایی که می‌توان از آن به‌عنوان دورانی سرنوشت‌ساز در تاریخ تحولات ایران یاد کرد، مقطع تاریخی «از جنگ‌های ایران و روس تا سقوط نظام پهلوی" است که می‌توان از آن با عنوان عصر مدرن‌سازی جامعه و دوران فعالیت جریان مدرنیزاسیون غربی یاد کرد.

چند برداشت فکری در مورد این دوره و مباحث وابسته به آن مطرح است:

1- بحث از این موضوع، در جامعه ایرانی با نوعی نگاه مثبت و با نوعی استقبال اولیه مواجه شده و بار مثبت آن غلبه داشته است.
2- حرکت تاریخی این مسئله، با بخشی از روحیه ایرانی که در آن با ابتکار، نوآوری و خلاقیت عجین بوده است همراه شده و نوعی افق جدید و پویایی و خوش‌بینی و اعتلا را نوید داده است.

3- به‌رغم اقبال اولیه، مدرنیزاسیون در مراحل بعدی به دو شق و حوزه کاملاً مجزا و منفک تبدیل شد و این حرکت ملی در اواسط کار با نوعی طبقه و تفکر خاص توأم می‌شود. در این بخش است که ما شاهد سیطره تفکر ایدئولوژیک غرب بر جریان نوظهور هستیم که شروعی است برای تولد جریان مدرنیزاسیون غربی.

شق اول در این مسئله ادامه همان جریان طبیعی نوگرایی ایران در عصر صفویه است و به خاطر آنکه با تثبیت و رشد فرهنگ شیعه در کشور همراه بود، همگام و هم‌سنخ با آن به پیش می‌رفت. اما در طرف دیگر که ترجمان مدرنیسم بوده، مسئله به‌گونه‌ای دیگر اتفاق افتاد؛ در این شرایط جامعه ایران چند ضربه اساسی و مهلک را پذیرا شده بود و در حقیقت این نوع از نوگرایی با شرایطی بد و انحطاطی فراگیر در جامعه قاجار همراه بوده است.

در یک جمع‌بندی از مقدمه‌ای که تاکنون ارائه شده، می‌توان گفت: نوظهوری عصر قاجاریه در 2 مرحله انجام شد؛ یکی مرحله طبیعی نوظهوری ملی و بومی ایرانیان و دیگری مرحله تبدیل آن به نوعی غرب‌گرایی و سپس غرب‌زدگی و خودباختگی.

به‌نظر می‌آید نگاه جریان مدرنیزاسیون غربی در ایران به دیگران از حد اخذ نداشته‌ها و رفع کمبودها، بالاتر رفته به از بین بردن داشته‌ها و جایگزین کردن افکار وارداتی به جای نگرش‌ها و اندیشه‌های اصیل اسلامی ایرانی منجر شده‌است. برای نمونه می‌توان به جریان مشروطه به‌عنوان یکی از نقاط عطف مهم تاریخ ایران اشاره کرد. این نهضت زمانی که جریان امور از حد تحول جامعه در برابر استعمار و استبداد بیرون رفته و به‌صورت سیطره تفکر ایدئولوژیک غرب‌محور بر ارکان جامعه مواجه شد نوعی واگرایی ملی را نسبت به‌خود شاهد بود و نتیجه آن تبدیل استبداد سنتی ایران که تا حدی خود را در چارچوب شرع محدود می‌دید به استبدادی مدرن شد که هیچ محدودیتی را در اعمال قدرت، در مقابل خود برنمی‌تافت.

یکی از دلایلی که این مقاله برای ناکامی جریان مدرنیزاسیون غربی در ایران به آن معتقد است این است که دلایل و نظریات متفاوتی در باب علل توسعه‌نیافتگی ایران به‌رغم سابقه دوپست‌ساله این جریان در ایران از سوی طرفداران و مجریان آن مطرح شده و این خود نشان ناکارآمدی این نگرش است که به‌دنبال دلیل آن هستند و اگر نگوئیم پیاده شدن نگرش مدرنیزاسیون، پیشرفت جامعه ما را چندین دهه به عقب انداخت، حداقل می‌توان گفت راکد نگه داشت و مانع پیشرفت بر مبنای اصولی و صحیح آن‌که از دوره صفوی شروع شده بود، گردید.

همان‌گونه که در این مقاله به‌طور مکرر اشاره شد، تحول طبیعی و تاریخی این مرزوبوم، پس از فرازونشیب‌های فراوان، بالاخره در نوزایی جامعه ایرانی در عصر صفوی تجلی کرد و ملیت ایرانی با هویت دینی و پشتوانه مذهب شیعه اثنی‌عشری که ریشه در جان جامعه داشت، در آستانه ظهور دنیای جدید، جامعه پویا و زنده‌ای را پایه‌گذاری کرد که برای بقای خود 2 خصلت بنیادین به همراه داشت:

1. هویت ملی ایرانی

2. هویت اعتقادی ایرانی.

این در حالی است که تحولات و نوزایی جامعه ایرانی در عصر صفوی، مورد کم‌لطفی و بی‌مهری محققان ایرانی قرار گرفت. نوزایی در هنر و صنعت، فلسفه و حکمت، کلام و ادیان، امنیت و آزادی، سیاست و اقتصاد، معماری و شهرسازی، هرکدام به تنهایی کافی بود که توجه متفکران و محققان این مرزوبوم را به علل و پشتوانه فکری این تحولات در این دوران معطوف کند و از براینده این توجه بستر مناسبی برای تحولات دوران بعدی فراهم آید.

سؤال اساسی این است که چرا روشنفکران ما، به‌عنوان سکندار جریان مدرنیزاسیون غربی، نوگرایی و تحول طبیعی و تاریخی ایران را در عصر صفوی مورد توجه قرار ندادند، درحالی‌که می‌توانستند از آن به‌عنوان الگوی کارساز اهداف، انگیزه‌ها و سیاست‌های ایران در دوران بعد استفاده کنند و تنها به رفع نقایص آن بپردازند.

متأسفانه روشنفکران ما آنچه را که خود داشتند از بیگانه‌ها تمنا کردند؛ امری که به‌نظر می‌آید در انقلاب اسلامی مورد توجه قرار گرفته و لازم است پس از آن نیز در ذهنیت نخبگان ما قرار گرفته و بر مبنای آن برنامه‌ریزی شود.

در کل می‌توان گفت که انقلاب اسلامی ابتدا به‌صورت اجمالی و در ادامه تفصیلی، با الهام‌گیری از نهضت صفویان و جریان نوگرایی برگرفته از آن به‌عنوان سنت خود و نیز تجربه‌آموزی از جریان مدرنیزاسیون، چارچوب کلی خود را شکل داده و طبق آن به چپش عناصر پرداخته است؛ همان راه صحیح و اصولی که در طول تاریخ معاصر، نمایندگان جریان نوگرایی اصیل و دینی به‌دنبال آن بوده‌اند.

همشهری آنلاین- مصطفی مرتضوی

